

تأثیر جهانی شدن بر عدالت اجتماعی

اصغر ضرابی و بهنام مغانی رحیمی

اطلاعات: ش ۲۳۸۶۵، ۸۵/۱۲/۱۵

چکیده: این مقاله پس از ذکر تعاریفی از جهانی شدن و نظرات متفاوت پیرامون جهانی شدن در تبیین تأثیر آن بر عدالت اجتماعی، معتقدند که این پدیده مبتنی بر ایدئولوژی نئولیبرالی نه تنها ناامنی اقتصادی و نابرابری اجتماعی را تشدید می‌کند؛ بلکه با فراهم آوردن زمینه‌های نظامی‌گری، صلح و امنیت جهانی را به مخاطره انداخته است. آمارها و شواهد مثال‌هایی از عمیق‌تر شدن نابرابری‌های شمال و جنوب ذکر می‌کند. در ادامه به توضیح اثرات جهانی شدن بر نابرابری‌های داخلی کشورها مثل نابرابری شهر و روستا و مناطق مختلف کشورها اشاره می‌کنند.

از پدیده جهانی شدن تعریف‌های گوناگون شده است؛ مانند فشردگی زمان و فضا، فراسوی مدرنیته، غربی شدن، دوران پساصنعتی، عصر اطلاعات، جامعه پس از سرمایه‌داری، دوران پساملی، فروپاشی جهان و قلمروزدایی و... گیدنز نیز جهانی شدن را چنین تعریف می‌کند: فرآیند به هم وابستگی روزافزون زمان ما.

پیش از سده ۱۹، جهانی شدن تنها در اذهان جای داشته و از نیمه دوم سده ۱۹ بوده که از قالب اندیشه و پندار بیرون آمده و رفته رفته گونه‌های علمی پررنگ شده است؛ اما بیشتر پژوهشگران که جهانی شدن را نه به صرف وجود روابط بلکه در گسترش چشمگیر این روابط معنا می‌کنند. این فرآیند را پدیده‌ای تازه و دست بالا مربوط به سه چهارم دهه اخیر می‌دانند و پیشینه‌ای بیش از این برای آن قائل نیستند. در این نوشتار تأثیر جهانی شدن بر

بازتاب اندیشه ۸۴

۲۴

تأثیر
جهانی شدن
بر عدالت
اجتماعی

عدالت مکانی بر پایه برخی نظریات معتبر و آمارهای گوناگون بررسی شده است. موافقان جهانی شدن از پیدایش نظم تازه جهانی استقبال می‌کنند و بر این باورند که جهانی شدن برای انسان خوشبختی، افزایش سطح و بهبود کیفی زندگی، فرصت‌های بیشتر کار، دسترسی گسترده و آزاد به اطلاعات و افزایش شناخت متقابل فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون از یکدیگر را به ارمغان می‌آورد و آن را به معنای از میان برداشته شدن موانع دولتی، نژادی و فرهنگی در راه جابه‌جایی کالاها و سرانجام از میان رفتن تناقضات اجتماعی و رسیدن به صلح و امنیت جهانی می‌شناسند. حاصل سخن این‌که جهان، خانه مشترک همه ماست؛ پس کمونیسمی جهانی مورد نیاز است که بر پایه اصولی متفاوت یعنی اصول بازار، استوار باشد. جهانی شدن به گروه‌ها و ملت‌های ضعیف این توانمندی را می‌دهد که اهداف خود را بهتر پی گیرند.

از سوی دیگر مخالفان جهانی شدن، آن را توطئه‌ای جهانی برای حاکم کردن قانون جنگل می‌شناسند که در آن جایی برای فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌های معنوی نژادهای انسانی وجود ندارد. قدرت بورس بازان، اقتصاد جهانی را بی ثبات و غیر عادلانه‌تر کرده و به گسترش شکاف طبقاتی و اجتماعی دامن زده و فاصله کشورهای شمال و جنوب را افزایش داده است. جهانی شدن نه تنها رفاه عمومی برای همه جهانیان به ارمغان نیاورده، بلکه ثابت شده است که این روند بینوایان را بینواتر می‌کند و شکاف میان توانگران و تهی‌دستان را چه در محدوده جامعه و چه در سطح جهان پیوسته افزایش می‌دهد. جهانی شدن نئولیبرالی نه تنها نامنی اقتصادی و نابرابری اجتماعی را تشدید می‌کند، بلکه با فراهم آوردن زمینه‌های نظامی‌گری، صلح و امنیت جهانی را به مخاطره انداخته است.

بسیاری از پژوهش‌ها نشان داده است که جهانی شدن بر افزایش نابرابری‌ها چه در درون جوامع و چه در میان کشورها مؤثر است. بر پایه گزارش توسعه انسانی سازمان ملل (UNPD) در ۱۹۶۰ میلادی، سهم درآمد ۲۰ درصد ثروتمندترین مردمان در جهان از درآمد جهانی، نزدیک به ۳۰ برابر بیشتر از سهم درآمد ۲۰ درصد فقیرترین مردمان بوده است. این نسبت در سه دهه بعد همواره رو به افزایش داشته به گونه‌ای که در ۱۹۹۰ میلادی به ۶۰ برابر رسیده است. بر پایه بررسی‌های توماس و ویلکلن ۲۳ درصد جمعیت جهان که در کشورهای شمال به سر می‌برند، از ۸۵ درصد درآمد جهانی برخوردارند، در حالی که ۷۷ درصد جمعیت کشورهای جنوب تنها ۱۵ درصد درآمد جهانی را در اختیار دارند. از سال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۹۰ سهم جمعیت فقیر از درآمد جهانی کاهش یافته در حالی که سهم جمعیت ثروتمند بالا رفته است. اکنون میانگین درآمد سرانه در ۲۰ کشور ثروتمند جهان ۳۵ برابر میانگین درآمد سرانه

۲۰ کشور فقیر جهان است و این شکاف در ۴۰ سال گذشته دو برابر شده است. شمار تهی‌دستان نیز در سال‌های ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۸ به بیش از ۲۰ برابر افزایش یافته است. در نظام جهانی، به ویژه در زمینه اقتصادی، دسترسی نابرابر به سود کشورهای شمال و به زیان کشورهای جنوب تمام شده است.

سرعت گرفتن پدیده جهانی شدن پس از دهه ۱۹۸۰، پیامدهای ناخوشایندی در زمینه توزیع امکانات و ثروت در میان مناطق و کشورها داشته است. سلسله مراتب سنتی و ریشه‌داری که در سطح جهان وجود دارد، تاکنون مزایا و زیان‌های جهانی شدن را به گونه‌ای نامتناسب به کشورهای شمال سرازیر کرده است. در الگوی سلسله مراتب جهانی، مازاد محصولات از شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ و از شهرهای بزرگ به شهرهای میانی سرازیر می‌شود و روشن است که در این سلسله مراتب، کشورهای شمال بیش از کشورهای جنوب بهره‌مند می‌شوند. به نظر می‌رسد که رشد فزاینده بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌ها تنها در میان کشورهای شمال و جنوب نمود نمی‌یابد، بلکه در درون کشورها چه کشورهای شمال و چه کشورهای جنوب و میان مناطق و نواحی گوناگون آنها روبه فزونی است. ناآرامی‌های گسترده اخیر در فرانسه که در نوع خود بی‌سابقه بود، این نکته را به خوبی روشن ساخت که این‌گونه نابرابری‌ها به کشورهای جهان سوم محدود نمی‌شود.

بر این پایه، جهانی شدن عبارت است از: فرایندی از نابرابری‌ها، با توزیع نابرابر سودها و زیان‌هاست که این نابرابری و نبود توازن، به قطب‌بندی کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر از یک سو و گروه‌های ثروتمند و فقیر در درون جوامع از سوی دیگر انجامیده است. بر پایه گزارش‌های تجارت و توسعه سازمان ملل در ۱۹۹۷، روندهای نابرابری، از پیدایش نیروهای برخاسته از آزادسازی شتابان مایه می‌گیرد. این روندها عبارت است از:

نابرابری فزاینده دستمزدها چه در شمال و چه در جنوب میان کارگران ماهر و غیرماهر؛ سود بالای نیروی سرمایه در سنجش با نیروی کار؛ پیدایش یک طبقه رانت‌خوار در سایه آزادسازی مالی؛ منافع ناشی از آزادسازی بهای فرآورده‌های کشاورزی که سود آن بیشتر به بازرگانان رسیده است تا کشاورزان. همچنین بدتر شدن وضع زندگی تنها مربوط به تهی‌دست‌ترین کشورهای جهان نیست. نزدیک به ۳۰ درصد آمریکاییان و ۲۰ درصد مردمان در کشورهای عضو اتحادیه اروپا با درآمدی کمتر از ۲۰ سال پیش زندگی می‌کنند.

بازتاب اندیشه ۸۲

۲۶
تأثیر
جهانی‌شدن
بر عدالت
اجتماعی

الف) افزایش نابرابری‌های شهری روستایی:

مایکل لیپتون بر آن است که امروزه در کشورهای فقیر جهان، برخورد طبقاتی نه میان نیروی

سرمایه و کار و نه میان منافع خارجی و منافع ملی، بلکه میان طبقات روستایی و شهری است. در مورد برتری شهرها بر روستاها در دوران کنونی جهانی شدن، باید گفت که جوامع روستایی در سنجش با مراکز شهری بیشتر نادیده گرفته شده‌اند و در شرایطی که کشورهای تازه صنعتی شده از مزایای تولید و بازارهای جهانی برای توسعه بهره‌مند شده‌اند، شهرهای آنها بیشترین منافع را برده‌اند، در حالی که بیشتر نواحی روستایی، تهی دست و دست نخورده مانده‌اند. به طور کلی می‌توان گفت که، جهانی شدن کنونی با ویژگی برجسته شهرگرایی، به بیشتر نادیده گرفته شدن مناطق روستایی انجامیده است. برای نمونه، با افزایش چشمگیر شمار شهرنشینان، دولت‌ها همواره ناگزیر بوده‌اند برای به دست آوردن رضایت این جمعیت انبوه، بهای فرآورده‌های کشاورزی را پایین نگه دارند و با این‌که بهای بیشتر خدمات و تولیدات رشد تصاعدی داشته، بهای فرآورده‌های کشاورزی چندان افزایش نیافته و از این رو شکاف گسترده درآمدی میان شهرنشینان و روستانشینان پدید آمده است.

ب) افزایش نابرابری‌ها میان مناطق:

در چند دهه گذشته، کشورهای جهان سوم در برنامه ریزی‌های منطقه‌ای از تئوری‌هایی پیروی کرده‌اند که بیشتر از باخت‌ر زمین گرفته شده و یکی از آنها، تئوری قطب رشد بوده است. پیروان این تئوری بر آن بودند که اگر در یک نقطه (بیشتر شهرهای بزرگ) سرمایه‌گذاری صورت گیرد، سود این سرمایه‌گذاری رفته رفته به مناطق پیرامون هم می‌رسد و زمینه‌ساز توسعه منطقه‌ای خواهد شد، ولی این تئوری در کشورهای جهان سوم در عمل با موفقیت همراه نبوده است؛ چرا که موانع اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی در کشورهای جهان سوم به اندازه‌ای است که این مقوله را با مشکل روبه‌رو کرده و نه تنها موجب رونق گرفتن مناطق پیرامون نشده، بلکه به مهاجرت‌های گسترده از مناطق پیرامون به نقطه‌ای که در آن سرمایه‌گذاری شده انجامیده و توسعه نامتوازن منطقه‌ای به بار آورده است. البته این نابرابری‌ها میان مناطق به کشورهای جهان سوم محدود نمی‌شود و در کشورهای توسعه یافته هم به گونه‌های دیگری وجود دارد.

جهانی شدن آثار گسترده‌ای بر نابرابری گوناگون از جمله نابرابری‌های شمال جنوب، منطقه‌ای، شهری روستایی و... گذاشته است. نتایج مطالعات پژوهشگران در جوامع گوناگون گویای آن است که به موازات جهانی شدن، توزیع درآمد ناعادلانه‌تر شده و در سطح بین‌المللی نیز به افزایش شکاف اقتصادی میان کشورها انجامیده است. آن‌چه اهمیت دارد، این است که جهانی شدن خود به خود زیان آور نیست، اما شیوه‌هایی که برای تحقق آن به کار

گرفته می‌شود، مشکلاتی به بار می‌آورد. برای نمونه، گرایش شدید به نئولیبرالیسم و اقتصاد بازار این بی‌عدالتی‌ها را افزایش داده است.

روشن است که آثار این فرآیند در همه کشورهای یکسان نیست؛ به گونه‌ای که کشورهای توسعه یافته به علت توسعه ساختارهای اقتصاد داخلی و قرار داشتن در بطن اقتصاد جهان سرمایه‌داری، کارکرد منطقه‌ای و همچنین کنترل فرآیند مشارکت در این عرصه با مشکلات کمتری روبه‌رو هستند. در برابر، حضور کشورهای توسعه نیافته در این فرآیند ناآگاهانه و غیرارادی بوده که این روند همچنان ادامه دارد و نتیجه آن افزایش شکاف میان شمال و جنوب است. حال پرسشی که در اینجا مطرح است و می‌تواند برای پژوهش‌های بعدی نیز رهگشا باشد، این است که، کشورهای به اصطلاح جنوب برای ورود آگاهانه به این عرصه چه تدابیری بیندیشند تا به سلامت به سر منزل مقصود برسند؟

ناقد: محمدحسن روزبه

● اشاره

۱. نویسندگان تعریف مشخصی از جهانی‌شدن به دست نمی‌دهند و معلوم نیست از میان تعاریف گوناگون و متعارضی که ارائه کرده‌اند کدامیک را برگزیده‌اند؟! همچنین تعریف و تصویر روشنی از عدالت نشان نمی‌دهند به همین سبب نمی‌توان به درستی دریافت اثر چه معنایی با چه ویژگی‌هایی از جهانی‌شدن را بر چه تصویری از عدالت مورد بررسی قرار داده‌اند. آنچه بر این ابهام می‌افزاید، به‌کار بردن واژگان و مفاهیم جدیدی مثل «نابرابری‌های فضایی» یا «عدالت مکانی»، «قشربندی مکانی» به عنوان واژگان کلیدی مقاله است. بدون این‌که تعریفی از آنها ارائه شود. با توجه به نام‌نوس و ترجمه‌ای بودن آنها حداقلی از آشنایی نسبت به آنها در اختیار خواننده قرار می‌گرفت.

۲. نویسندگان تفاوتی بین جهانی‌شدن و جهانی‌سازی نگذاشته‌اند و به همین سبب روشن نیست مشکلات و نابرابری‌ها و تبعیض‌هایی که ذکر کرده‌اند ناشی از کدام یک از این دو به وجود آمده‌اند؟ گرچه در پایان مقاله تنها با اشاره‌ای کوتاه و گذرا بر این نکته اذعان می‌کنند که مشکلات مطرح شده نه بر آمده از جهانی‌شدن بلکه بر اثر شیوه‌های تحقق آن به وجود آمده‌اند. لکن همین اشاره هم به گونه‌ای مطرح شده چنین‌القاء می‌کند که شیوه‌های جهانی‌شدن مثل نئولیبرالیسم و اقتصاد، بازار بی‌عدالتی‌ها را افزایش داده‌اند نه این‌که آنها را به وجود آورده باشند در هر صورت حق این بود که بین جهانی‌شدن به عنوان یک فرآیند و جهانی‌سازی به عنوان یک برنامه از سوی کشورهای قدرتمند مثل آمریکا تفاوت قایل می‌شدند و اثرات گفته شده را با توجه به این تفکیک مورد بررسی قرار می‌دادند.

۳. آن چه که از مقاله برمی‌آید این که نویسندگان بین عدالت و برابری تمایز آشکاری قایل نشده‌اند فقط برای آن استدلال‌ها و مستندات گوناگون آورده شده است. بحث تأثیر جهانی شدن بر افزایش نابرابری‌های اقتصادی چه در سطح جهان و میان کشورها و چه در سطح داخلی و میان گروه‌های اجتماعی است، لکن عنوان مقاله، واژه عام عدالت اجتماعی است و روشن است این واژه از نظر معنایی متمایز از نابرابری و مساوات است و به فرض که نابرابری یکی از مصادیق عدالت باشد، منحصر در اقتصاد و آن هم به سطح درآمد نمی‌شود.

۴. مستندات و دلایلی که برای اثبات اثر جهانی شدن بر افزایش نابرابری میان کشورهای شمال و جنوب آورده شده‌اند، قاصر از اثبات چنین مدعایی هستند. آنچه مستند قرار گرفته، تنها حکایت از وجود شکاف‌هایی میان کشورهای شمال و جنوب است؛ ولی ناظر به دلیل به وجود آمدن آنها نیست، تنها جنبه حکایتی از وجود شکاف‌ها دارند. شاید به همین سبب بوده که نویسندگان مقاله در پایان این فراز مقاله آورده‌اند «سلسله مراتب سنتی که در سطح جهان وجود دارد تاکنون مزایا و زیان‌های جهانی شدن را به گونه‌ای نامتناسب به کشورهای شمال سرازیر کرده است» بنابراین بروز و ظهور شکاف‌ها و عمیق‌تر شدن آنها مربوط به جهانی شدن نیست، بلکه ارتباط با مناسبات غلطی دارد که به ناحق از گذشته‌های دور تاکنون بر جهان تحمیل شده است.

۵. دلایلی که برای اثبات اثر جهانی شدن بر ایجاد نابرابری گروه‌های داخلی کشورها مثل نابرابری شهری و روستایی آورده شده‌اند نیز از اثبات این مدعا عاجزند. دلیل عمده این نابرابری‌ها همان‌گونه که در متن مقاله نیز به آن اشاره شده، مربوط به برنامه‌ریزی‌های غلط کشورها خصوصاً جهان سوم‌ها و مناسبات غلط میان جهان سوم‌ها و کشورهای شمال است؛ یعنی بدون وجود پدیده جهانی شدن نیز این مشکلات پدید می‌آمد و وجود می‌داشتند. اگر نویسندگان اثر جهانی شدن را بر این‌گونه برنامه‌ریزی‌های غلط اثبات می‌کردند، آن‌گاه می‌توانستیم بپذیریم که جهانی شدن با واسطه باعث این مشکلات شده است. یا اگر قبلاً چنین شکاف‌هایی وجود نمی‌داشتند و پس از پدیده جهانی شدن که به زعم نویسندگان مربوط به دو سه دهه اخیر است به وجود می‌آمدند، تسامحاً تعاقب آنها را دلیل اثرگذاری جهانی شدن بر بروز شکاف‌ها برمی‌شمریم.